

## قطع ارتباط با آمریکا

### رامین کامران

سیاست جمهوری اسلامی سه تابوی عمده دارد. یکی مسئله حجاب، دیگری فتوای قتل رشدی و آخر ارتباط با آمریکا. این هر سه میراث خمینی است و تا به حال کسی قادر به شکستن آنها نبوده است و احتمالاً تا پایان عمر این رژیم هم نخواهد بود. حکومت میتواند چشم بر سست شدن حجاب زنان ببندد، کجدار و مریز کند و قول بدهد که کسی را برای کشتن رشدی نخواهد فرستاد و در صورت لزوم با ریاکاری تمام در عین فحش دادن به آمریکا با این دولت معامله اسلحه بکند. اما در هیچکدام این موارد قادر نبوده علناً از موضع رسمی خویش عدول نماید.

تغییر موضع در باب این سه غیرممکن نیست ولی در تعادل جناح‌های رژیم که هر کدام مترصدند با استفاده از هر فرصتی به رقبا ضربه بزنند به حد غیرممکن شدن مشکل شده است. تا به حال کاهش تنش، به حدی که اسباب راحتی موقت جمهوری اسلامی را فراهم بیاورد در دو مورد از این سه و به یمن نوعی مصالحه ممکن شده است که هر دو طرف دعوا در آن سهیم بوده‌اند. زنان نقداً به همان آسانگیری در باره حجاب راضی شده‌اند، دولت بلر هم قول جمهوری اسلامی را در باب گسیل نکردن آدمکش برای مجازات رشدی پذیرفته و خود و حریف را از مشکلات زاییده این کار رها کرده است. ولی مسئله ارتباط با آمریکا از این دو جداست چون هیچ نوع مصالحه‌ای در آن انجام نیافته است.

نکته اولی که باید در نظر داشت این است که قطع رابطه دیپلماتیک بین دو کشور، چه کوچک و چه بزرگ، خود جزئی است از زبان دیپلماتیک و به معنی قطع هر گونه ارتباط بین این دو نیست. ایران و آمریکا هر دو دفتر حفظ منافع در خاک دیگری دارند، همزمان عضو بسیاری از سازمانهای بین‌المللی هستند، اتباعشان به خاک یکدیگر رفت و آمد میکنند و... علاوه بر این ارتباط غیر مستقیم از طریق دیگر دول دارند. در این روزگار اگر کشوری بخواهد رابطه خویش را با یک کشور دیگر به کلی قطع کند باید به دلیل پیوستگی عناصری که جهان روابط بین‌المللی را شکل داده است، عملاً مرزهای خود را به سوی همه عالم ببندد. میبینیم که هیچکدام از دو طرف دعوا چنین نکرده است. جهان سیاست بین‌المللی جهان واقعیت‌های موجود است. چه رابطه دیپلماتیک در کار باشد و چه نه، قدرتها در آن بر جا میمانند و بر همدیگر تأثیر میگذارند.

احتراز از ارتباط مستقیم معمولاً کشورهای ثالث را نسبت به دو طرف دعوا در موقعیتی قرار میدهد که برای کسب امتیاز مناسب است. بهره قطع رابطه ایران و آمریکا به مقدار زیاد به انگلستان رسیده است. این مسئله ارتباطی با خیالپردازی‌های رایج در باب نزدیکی تاریخی انگلستان با آخوندها و... ندارد. نکته در امتیازی است که ایران خود با رد همه پیشگامی‌های آمریکا محض تجدید رابطه، دو دستی تقدیم انگلستان کرده است. موقعیت ممتاز انگلستان در این دعوا برخاسته از دو امر است. یکی اینکه بریتانیا از بابت دیپلماتیک نزدیک‌ترین قدرت است به آمریکا. این نزدیکی باعث میشود تا نامزد اصلی هرگونه واسطگی بین آمریکا و دیگر دول باشد و از این واسطگی تا حد امکان بهره ببرد. هر جا آمریکا غایب باشد بریتانیا نامزد نقش علی‌البدل است. دوم حضور مؤثر انگلستان در اتحادیه اروپاست. سه کشور اروپایی که عملاً سرنوشت این قاره را در دست دارند عبارتند از آلمان و فرانسه و انگلستان. بنابراین انگلستان در بین طرفهای اروپایی ایران هم موقعیت ممتاز دارد.

جمهوری اسلامی از هنگامی که دوری گزیدن از آمریکا را پیشه کرد میبایست پشتوانه‌ای برای سیاست خارجی مستقل خویش مییافت و این عمل جز با پیش گرفتن

نوعی موازنه ممکن نبود، کاری که از نظر تاریخی و سنتی روش اصلی حفظ استقلال ایران بوده و هست. وزنه‌های متقابل قدرت آمریکا عبارت بود از بلوک شرق و اروپا. تا وقتی اولی بر پا بود طبیعی بود که جمهوری اسلامی در سیاست خارجی بیشتر روی آن حساب کند. شوروی ابرقدرت تمام عیار بود ولی اروپا از بابت دفاعی متکی به آمریکا بود و در عین داشتن استقلال عمل آنقدر از متفق خود فاصله نمیگرفت. خرید اسلحه روسی، نیروگاه هسته‌ای، گرده برداری از روشهای ترویج صنعت کمونیستی و... همه نمونه‌هایی از این نزدیکی بود. دهه هشتاد دهه نزدیکی جمهوری اسلامی به شوروی بود.

این وضعیت با پایان جنگ عراق و سقوط بلوک شرق تغییر کرد. نزدیکی ایران به اروپا که با دفع خطر شوروی منطقی‌میبایست استقلال بیشتری در قبال آمریکا از خود نشان میداد، در این دوران صورت گرفت. دوران نزدیکی با اروپا در عین قطع رابطه با آمریکا دوران درخشان حضور دیپلماتیک انگلستان در ایران بود که با توافق بر سر مسئله رشدی صورت کاملاً عادی پیدا کرد و هنوز هم ادامه دارد.

محدود شدن میدان مانور یک کشور که از هر طرف سر کند دائم با یک طرف ثابت سر و کار دارد، در جهان روابط بین‌المللی که صحنه تعادل و تصادم قدرتهاست به سود طرف قوی‌تر است. در مورد ایران روشن است که قضیه به نفع انگلستان تمام شده است. بازی دیپلماتیک این کشور نسبت به ایران تابع خط اصلی سیاست خارجی بریتانیا بوده که عبارت است از حفظ تعادل بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده. ایران در این بازی تبدیل به مهره‌ای شده است که محض حفظ تعادل و به تناسب موقعیت از کفه‌ای به کفه دیگر ترازو رفته. امروز هم تغییر سیاست انگلستان و تمایل بیشترش به آمریکا است که اسباب دردسر جمهوری اسلامی شده است. این تغییر نه فقط به دلیل پیروی بلر از سیاست خاورمیانه‌ای بوش، بل به دلیل سست شدن قطب اروپایی و شکست رفراندم قانون اساسی در این خطه واقع گشته است. انگلستان که «انتخاب» احمدی نژاد را چندان نپسندیده چندی پیش توانست با ترتیب صدور قطعنامه آژانس اتمی به ضرر ایران به دولت جدید اسلامی ضربه‌ای بزند. به هر حال همه شاهد بوده‌ایم که بسیاری از رسانه‌های انگلستان در حمله به احمدی نژاد و تأکید بر قابلیت‌های دولت قبلی و حتی هاشمی رفسنجانی سنگ تمام گذاشته‌اند. از طرف دیگر هم شاهد حمله اعضای دولت احمدی نژاد به انگلستان بوده‌ایم.

نکته در اینجا است که موقعیت طلایی انگلستان ابدی نیست. عاملی که سریعاً میتواند این موقعیت را ختم کند تجدید رابطه با آمریکا است که امروزه نه در جمهوری اسلامی طرفدار چندانی دارد و نه در آمریکا. بنابراین باید چشم انتظار ختم این وضعیت از سوی دیگر بود. این «سویی دیگر» بلوکی است که به زعامت چین و شوروی در حال شکل گرفتن است و به احتمال هند را نیز در خود جا خواهد داد. هدف اولیه این اتحاد محدود کردن حضور و دخالت آمریکا در آسیای مرکزی که خوشایند هیچکدام از دو دولت پایه‌گذار نیست ولی ابداً دلیلی ندارد که مانور آنها به این منطقه محدود بماند. این طور که از اخبار برمیآید جمهوری اسلامی نیز به تحول اخیر ابراز علاقه میکند و احتمال اینکه به این بلوک که در برابر ناتو وزنه‌ای به حساب خواهد آمد، بپیوندد، کم نیست. ناظران این را امتیاز بزرگی برای بلوک جدید به حساب می‌آورند که به این ترتیب پایش به خاور میانه نیز باز خواهد شد. در جمع میتوان نزدیکی یا حتی پیوستن جمهوری اسلامی را به بلوک جدید اساساً منطقی به حساب آورد. به دو دلیل. یکی تحکیم موقعیت بین‌المللی و دیگر نزدیکی از بابت سیاست داخلی.

در صورت شکل‌گیری این بلوک ایران دوباره در موقعیتی قرار خواهد گرفت که شبیه به موقعیت این کشور در اول انقلاب ولی از آن محکمتر خواهد بود. یعنی خواهد توانست

با مجال تمام بین سه قطب قدرت جهانی مانور بدهد. در این وضعیت جدید چین و شوروی، بر خلاف دهه هشتاد، به هم نزدیک خواهند بود. اروپا هم که امروز نسبت به آمریکا ابراز استقلال بیشتری میکند به این ترکیب سه قطبی قوام بیشتری خواهد داد. البته برآمدن این بلوک جدید به ناتو هم علت وجودی جدیدی خواهد بخشید ولی الزاماً اروپا و آمریکا را دوباره به حد سابق به هم نزدیک نخواهد کرد. چون به هیچوجه معلوم نیست که فشار اصلی بلوک جدید متوجه اروپای شرقی و غربی بشود — حتی میتوان گفت که احتمال این امر کم به نظر میآید. علاوه بر این سیر منطقی روابط اروپا و آمریکا به سوی جدایی بیشتر میل میکند تا عکس آن. اروپا هر قدمی که در راه همبستگی بردارد گامی از آمریکا دور میشود زیرا استقلال بیشتر پیامد قوام یافتن اتحاد سیاسی است. صحبت دائم از اتحاد در جنگ بین الملل و همگامی در جنگ سرد که این اواخر کم هم بر آن تأکید نمیشود بیشتر از مقوله تجدید خاطره است تا غیر آن و خود نشانه اینکه اتحاد قدیم دو قاره دیگر چندان موضوعیت ندارد.

دلیل دوم نزدیکی نظامهای سیاسی چین و روسیه با نظام سیاسی جمهوری اسلامی است. این دو کشور نمونه‌هایی از تحول نظام توتالیتر هستند که به مذاق صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی بسیار خوش میآید. ایدئولوژی کمونیستی در روسیه مرده و در چین زنده به گور شده است. هر دو کشور نظامهایی دارند که وجه اتوریتر آنها بارز است، یکی با دمکراسی نیمبند و دیگری با پسمانده توتالیتریسم. اکثر اسلامگرایان آرزویی جز رسیدن به وضعیتی مشابه ندارند، میخواهند بتوانند قدرت و پول و منزلت اجتماعی را برای خود نگه دارند و تا حد امکان از تنشها و مشکلات زاییده از تفوق ایدئولوژی برهند تا هم در دسرشان کم شود و هم عمرشان دراز. سرمشقشان در این راه روشن است. علاوه بر اینها متحدانی از جنس چین و شوروی مزاحمتهای حقوق بشری هم ایجاد خواهند کرد و به همان معامله قناعت خواهند نمود.

اینکه جمهوری اسلامی تا چه اندازه بتواند از موقعیت جدیدی که پیش آمده استفاده کند از پیش معلوم نیست. این امر هم بستگی به تحول شرایط جهانی خواهد داشت و هم به قابلیت سیاسی زعمای این حکومت. ولی احتمال اینکه این کشور بتواند با استفاده از تغییرات اخیر موقعیت خویش را تحکیم نماید هیچ کم نیست — ایران در سیاست جهانی مهره گرانبهایی است. این را هم اضافه بکنم که دخالت هر چه بیشتر شوروی در مذاکرات اتمی که با پشتیبانی اروپا و حتی آمریکا همراه شده، مقدمه بسیار خوبی است برای تحول سیاست ایران و گشایش راه به سوی بلوک در حال تشکیل.

تضعیف سیاست انگلستان در ایران هم یکی از پیامدهای تحولی خواهد بود که میتوان انتظارش را داشت. ممکن است برخی تصور کنند که اگر رفسنجانی یا گروه دیگری بر سر کار باشند حکایت شکل دیگری پیدا خواهد کرد و ایران مثل دهه گذشته روی نزدیکی با اروپا حساب خواهد کرد و سود سیاست خارجی بیخردانه اش به جیب انگلستان خواهد رفت. به نظر نمیآید که این تصور چندان واقع بینانه باشد.